

هو العليم

امير المؤمنين عليه السلام، مصداق صراط مستقيم

مناقب اهل بيت - مجلس اول

بيانات

علامه حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني
قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعَثِ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُرْسَلِينَ
 وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَيَّ أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ
 أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ
 أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

معنای تقرّب

... او فانی در ذات مقدّس پروردگار و اسماء و صفات او می شود؛^۱ و همین است معنای لقاء پروردگار که خدای علیّ اعلیٰ مؤمنین را به آن بشارت داده است. بنابراین، عباداتی که انسان انجام می دهد و می گوید: من این عبادت را به داعیِ قُربت (یعنی برای نزدیک شدن به خدا) بجا می آورم، معنایش این نیست که انسان راهی را طی کند و به خدا برسد؛ معنایش این است که این عبادت را انجام می دهد، این عبادت روح مرا صفا می دهد و نفس مرا آرام می کند، و آرامش نفس و صفای روح، مقدّمه طُلوع تجلّیات صفات جمال خدا در نفس، و ادراک مؤمن نسبت به پروردگار خود است؛ این معنای لقاء خدا است. و طریق به سوی خدا، از راه نفس است، و تکامل نفس هم به واسطه مجاهدات و عبادات و اعمالی که قرآن و پیغمبر و ائمّه به طریق احسن و اکمل برای ما بیان فرمودند می باشد. غایه الامر همین طوری که ما می بینیم افعال مردم با یکدیگر تفاوت دارد، همین طور صفات مردم با هم تفاوت دارد؛ و همین طوری که ذکر کردیم، اختلاف افعال مردم ناشی از اختلاف صفات آنهاست؛ اختلاف صفات، ناشی از اختلاف ملکات است. لذا این اختلاف پیدا شده است؛ بعضی دوست دارند نماز بخوانند، بعضی دوست دارند نخوانند؛ بعضی دوست دارند روزه بگیرند، بعضی دوست دارند روزه نخورند؛ بعضی دوست دارند عفت به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند بی حیائی به خرج بدهند؛ بعضی دوست دارند دست به مال حرام دراز نکنند و بعضی دوست دارند بکنند؛ بعضی دوست دارند ایمان بیاورند و بعضی دوست دارند

^۱ لازم به ذکر است که مع الاسف ابتدای صوت این جلسه موجود نبود. (محقق)

نیاورند. این اختلاف صفات و ملکاتی که در بین مردم است، می‌بینیم که عالم را مختلف جلوه می‌دهد و هر فرد با فرد دیگر در این خصوصیات متفاوت است.

حرکت تمام بشر به سوی خدا، چه از روی معرفت و چه از روی قهر و غضب الهی

اینها همه دارند با این صفاتشان به سوی خدا می‌روند، ولیکن حرکت به سوی خدا تفاوت دارد. تمام بشر دارد به سوی خدا حرکت می‌کند، ولی فرق است بین آن کسی که به سوی خدا می‌رود و به مقام معرفت می‌رسد و در تحت تجلیات صفات جمال واقع می‌شود، با آن کسی را که از روی قهر و غضب و در تحت تجلیات صفات جلال و غضب و طلوع مقام قهر و عظمت، به سوی خدا می‌برند؛ همه اینها ادراک خدا کرده‌اند و در روز قیامت بر هیچ کس مطلب مخفی نمی‌ماند، ولی بین مؤمنین که به مقام معرفت حقیقی می‌رسند و ملتذ به لذت مناجات پروردگار و لقاء خدا هستند و بین کافرین و مشرکین که در تحت صفات قهر پروردگار هستند، تفاوت بسیار است.

این راهی را که مردم مختلف طی می‌کنند به واسطه غرائز و ملکات خود طی می‌کنند، و ملکات هم مختلف است؛ باید همه افراد بشر را به یک میزان تربیت کرد که غرائزشان را اصلاح کنند، صفاتشان را اصلاح کنند، ملکاتشان را اصلاح کنند، آن غلّ و غش را بیرون بکشند، نقاط ضعف را در خود ترمیم کنند، بدبینی و حسد و بخل و کبر و استکبار را از خود دور بریزند، شهوت و غضب را در حدّ معینی که مطلوب است نگاه دارند و از تجاوز و زیاده‌روی خودداری کنند، این می‌شود صراط مستقیم؛ یعنی آن راهی که انسان را به خدا می‌رساند ولی خیلی آن راه، راه نزدیکی است.

لزوم پیمودن صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه به سمت خدا

ممکن است انسان از نقطه‌ای به نقطه دیگر به واسطه پیمودن راه‌های مختلف برسد. مثلاً اگر کسی از اینجا بخواهد برود دروازه دولت، یک راه این است که از در مسجد مستقیم می‌رود بالا؛ یک راه این است که از خیابان دست چپ، کوشک، از آن خیابان می‌پیچد و از لاله‌زار می‌رود بالا و می‌آید دروازه دولت؛ یک راه اینکه از کوشک می‌رود در فردوسی و بعد می‌رود بالا و بعد می‌آید؛ یک راه اینکه می‌رود خیابان هدایت و بعد می‌رود پیچ‌شمیران و می‌آید دروازه دولت؛ یک راه این است که می‌رود چهار راه دروازه‌شمیران و بعد می‌رود از راه عشرت‌آباد می‌آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند؛ یک راه هم این است که می‌رود طرف پایین، چهار راه مخبرالدوله بعد می‌پیچد دم مجلس از آن طرف می‌آید دروازه دولت؛ اینها همه به دروازه دولت رسیدند یا نه؟! و بیش از این ما می‌توانیم راه‌های مختلفی فرض کنیم؛ ولی راه مستقیم به دروازه دولت یک راه است و بس، و آن أقصر فاصله بین دو نقطه است. وقتی رفتیم در مسجد اینجا مبدأ حرکت ماست و منتهای حرکت ما هم دروازه دولت، کوتاه‌ترین راه، این راه مستقیم است و این راه، راهی است که انسان باید طی کند؛ و الا هر کس به هر فعلی مشغول باشد، شبانه‌روز او را در چرخ زمان می‌گرداند و سیر ماه و خورشید، عمر او را به پایان می‌رساند و در این دنیا به واسطه حرکت در صفات و غرائز، به نقطه مرگ می‌رسد و تجلیات عالم غیب بر او افاضه می‌شود و صور برزخی را می‌بیند و بالأخره باید به قیامت برود. ولی فرق است بین آن کسی که در صراط مستقیم

اجمالاً تمام غرائز و ملکات و آن صفاتی که در خاتم الانبیاء والمرسلین و یگانه معلّم بشر است و به نصّ آیة قرآن، انبیاء در روز قیامت که در پیشگاه پروردگار حاضر می شوند، شهید و گواه بر اعمالشان، پیغمبر ما است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه و نائب اوست، یعنی پیغمبر او را به جای خود گذاشته و گفته است: یا علی، من می روم، تو جای منی! یک هم چنین نسبتی داده است؛ و این ولایت است. ولایت امر اعتباری نیست؛ خاصیتی است در نفس که روی آن خاصیت و براساس تکوین و به پیرو تکوین، پروردگار هم اعلان تکوین می کند.

این صفات راه به سوی خداست، صفات امیرالمؤمنین خدا ناست؛ در امیرالمؤمنین شائبه خودپسندی نیست، چون خودی نمی بیند؛ مال دوست نیست، چون خودی نمی بیند که تعلق مال را به خود بدهد؛ تمام افراد بشر را مانند دانه های شانه، یک ردیف و متصل به مبدأ می بیند، همه عوالم و تمام موجودات را به این نظر نگاه می کند، و از این نقطه نظر بین مسلمان و کافر و یهودی و نصرانی فرق نمی گذارد. در ولایت آن حضرت شخص یهودی و نصرانی هم گرسنه نبود؛ آن حضرت به او می رساند. داستان حرکت حضرت و برداشتن انبان نان و خرما و قسمت کردن به فقرا و رفتن در آن خرابه و به یهودی کور دادن را که لابد شما شنیده اید. بعد از اینکه امیرالمؤمنین از دار دنیا رفت و حسنین با برادران و اصحاب برمی گشتند و از آن خرابه عبور کردند و پیرمرد یهودی نابینا را دیدند، رفتند سراغش و دیدند که دارد از حال می رود. - : چه خبر است؟ - : «یک مردی بود که شبها می آمد و پهلوی من می نشست و نان و خرما دهان من می گذاشت، سه روز است که نیامده و من دارم می میرم!» گفتند: «می دانی چه کسی بود؟!» گفت: «نه، هرچه من می گفتم، می گفت: "من عبدالله هستم، بنده خدا هستم!" خودش را معرفی نمی کرد.» گفتند: «او پدر ما امیرالمؤمنین است!»^۱

حالا امیرالمؤمنین به این یهودی که این کار را می کند به نظر خلقت دارد نگاه می کند؛ می گوید: این بنده خداست، مخلوق خداست و در بین این جمعیت حق حیات دارد، خدا هم حیات او را در ذمه اسلام محترم شمرده، انسان مال یهودی و مال نصرانی را که در ذمه اسلام است نمی تواند ببرد، پس باید او هم از بیت المال مسلمین، یا از مال شخصی من استفاده کند و ارتزاق کند؛ و من که امام و ولی مسلمین هستم باید به او رسیدگی کنم، همین طوری که به سایر افراد مسلمان رسیدگی می کنم!

این آن صراط مستقیم امیرالمؤمنین است که نفسش او را به این امر الزام و وادار می کند و دنبال این کار حرکت می کند. امیرالمؤمنین حاکم است، حاکم یعنی سلطان؛ آنها هم همه در قصرهای خود خوابیده اند و اطراف آنها را پاسبانان گرفته اند و به مجالس شراب و غنا و رقص و ... می گذرانند.

مگر هارون الرشید شبها تا به صبح از این مجالس نداشت؟! داستان شب نشینی های هارون و بزم هارون در کتب تواریخ معتبر ثبت است که بهترین دختران زیبا را از دنیا برای او می آوردند و بهترین زنان

^۱ روضة الشهداء، ص ۲۳۹.

مُغْنِيَه و مجالس سُكْر تا صبح، شب‌ها می‌گذرانند! آن‌ها هم یک خلیفه است؛ یک خلیفه مؤمنین هم هست که شب که می‌شود نان و انبان به دوش می‌گیرد و نقاب می‌زند که کسی او را نشناسد، در خانه ایتام و بیوه‌زنان و مستمندان و چلاق‌ها و کورها می‌برد و قبل از اینکه صبح سپیده بدمد برمی‌گردد که کسی او را نشناسد! این هم یک‌قسم کار است دیگر! آن‌ها هم دارای آن صفات است، این هم دارای این صفات است!

لزوم پیروی از صراط مستقیم امیرالمؤمنین

حالا امیرالمؤمنین باید صفات خود را تبدیل به صفات او کند یا او باید خود را تبدیل کند؟! طبعاً او باید تبدیل کند؛ زیرا که طهارت و پاکی از مطالبی است که نفس انسان گواهی به حسن او می‌دهد؛ و قذارت و پلیدی، نفس انسان گواهی به بدی او می‌دهد. همین طوری که می‌گوییم فلان کس زیباست و فلان کس زشت است؛ زشتی و زیبایی دو حکم نفس ما برای افراد است، حکم به خوبی و بدی هم همین طور است. پس عالم باید خودش را با امیرالمؤمنین تطبیق کند، عبادتش را باید تطبیق کند، ایثارش را باید تطبیق کند، جهادش را باید تطبیق کند، امر به معروف و نهی از منکرش را باید تطبیق کند، صلّه رحمش را باید تطبیق کند، عدالتش را باید تطبیق کند، قضاوت به حقش را باید تطبیق کند، اسلام‌دوستی و فداکاری در راه پیغمبر خدا را باید با آن حضرت تطبیق کند؛ چون این صراط مستقیم است. بقیه هم صراط هستند اما صراط‌های شکسته؛ پُل‌اند، اما پل‌هایی که واریز کرده‌آ، پلی است که از روی جهنم می‌گذرد و مسافتش خیلی زیاد است، انسان بخواهد آن پل را طی کند و به مقصود برسد، پدرش درمی‌آید، آتش تمام اطراف او را می‌گیرد و زبانه آتش او را از پا درمی‌آورد.

صراط امیرالمؤمنین، صراط نور محض

اما آن صراط مستقیم که این طرف و آن طرف صراط، گُل کاشته‌اند و در بین این راه بادها و نسیم‌های بهشتی از ناحیه مقدّس جمال پروردگار می‌وزد؛ و این صراط، نور محض است، تاریکی ندارد؛ طهارت محض است، قذارت ندارد؛ این صراط، سرما ندارد، گرما ندارد، ناراحتی ندارد؛ آن صراط امیرالمؤمنین است که امیرالمؤمنین را با هر یک از افراد بشر قیاس کنید می‌بینیم که در درجه اعلیٰ واقع است. ﴿أَهْدِنَا

الْبِدَايَةِ وَالْآخِرَةِ، ج ۱۰، ص ۲۲۰:

«و ذَكَرَ ابْنَ جَرِيرٍ وَ غَيْرُهُ: "أَنَّ كَانَ فِي دَارِ الرَّشِيدِ مِنَ الْجَوَارِي وَ الْحِطَايَا وَ حَدَمَهُنَّ وَ حَدَمَ زَوْجَتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ جَارِيَةٍ، وَ أَمَّهُنَّ حَصْرَنَ يَوْمًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَغَتَّتَهُ الْمُطْرِبَاتُ مِنْهُنَّ، فَطَرَبَ جَدًّا؛ وَ أَمَرَ بِهَالٍ فَنَثَرَ عَلَيْهِنَّ. وَ كَانَ مَبْلَغُ مَا حَصَلَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ." رواه ابن عساکر أيضا.»

ترجمه: «ابن جریر (طبری) و غیر او ذکر کرده‌اند که: "در قصر هارون چهار هزار کنیز که برای خودش و همسرش و خواهرانش بود، وجود داشت. و روزی همه آنها مقابل هارون حاضر شدند و خوانندگان آنها آوازه‌خوانی کردند و هارون خیلی به وجد آمد. اموال زیادی نثار آنها کرد، طوری که به هر نفر از آنها سه هزار درهم رسید!" ابن عساکر هم این مطلب را نقل کرده است.» (محقق) لغت‌نامه دهخدا، واریز کردن: [ک د] (مص مرکب) منهدم شدن. ریختن قسمتی از بنا در چاه و یا قنات و بنا و نظایر آن

الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ خدایا ما را در این راه بینداز، معنی **(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** این است.

در تفسیر مجمع البیان و در کتاب تفسیر برهان و در تفسیر صافی در تفسیر این آیه شریفه، مضافاً که در مقدمات تفسیر صافی راجع به صراط، روایاتی را از ائمه اهل بیت نقل می کند که:

(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) صراطُ علی؛ صراط علی بن ابی طالب.^۱

بعد از پیغمبر، افکار و اهواء در میان افراد بشر مختلف بود، هر کس یک هوایی داشت؛ آن کسانی که طالب حق بودند آمدند در زیر پرچم امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین به اقصر فاصله حرکتشان داد به مقصد؛ چه قسم حرکت داد؟ آنها را تربیت کرد که امروز دشمنان اسلام که می خواهند بگویند: «علی آدم سیاستمداری نبود!»، دیگر نمی دانند چه بگویند! می گویند: علی مانند عیسی بن مریم یک آدم ملکوتی بود و افرادی را هم که تربیت کرد، مثل حواریین عیسی آدم های ملکوتی بودند، به جامعه ربط نداشتند؛ میثم ثمار، قیس بن سعد بن عباده، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، عثمان یاسر، عثمان بن مظعون که از یاران امیرالمؤمنین بود و از اصحاب پیغمبر، و نظائر اینها؛ اینها آدم های ملکوتی بودند اصلاً با این عالم ربط نداشتند! علی یک حساب خاصی داشت!

حیازت دو جنبه ملکوتی و بشری در امیرالمؤمنین علیه السلام

درست است علی آدم ملکوتی بود، ولی آدم ملکوتی که آمده بود روی زمین، از مادر متولد شده بود، شیر مادر خورده بود، در کوچه های مکه با بچه های مکه رفت و آمد و معاشرت داشت؛ اما کار آنها را نمی کرد، بازی های آنها را نمی کرد، از زمان طفولیت می گفت: این کارها بازی است، انسان نباید بازی بکند.^۲ به سن ده سالگی رسید، این بچه به پیغمبر اکرم ایمان آورد،^۳ در آن وقتی که پیرمردها ایمان نیاوردند. ابولهب عمومی پیغمبر است، مرد محترم در میان مکه، اول دشمن پیغمبر، اول دشمن خون خوار پیغمبر. عباس عمومی پیغمبر است، سیزده سال پیغمبر در مکه فریاد می زد: «قولوا لا إله إلا الله!»^۴ ایمان نمی آورد؛ بعد که پیغمبر به مدینه هجرت می کنند، در جنگ بدر به لشکریان کمک می کند و اسیر می شود و بعد ایمان می آورد.^۵ بین این بچه و بین آنها چقدر فاصله است؟! این دارد نشان می دهد که من بچه هستم اما با وجود بچه بودن من، از

^۱ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۵.

^۲ امام شناسی، ج ۱، ص ۹۰، به نقل از الغدیر، ج ۲، ص ۲۸۷.

^۳ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۷، از سلمه از ابن اسحاق روایت می کند:

«قال: "كان أول ذكر آمن برسول الله صلى الله عليه وآله وصلى معه، و صدقه بما جاءه من عند الله علي بن أبي طالب - وهو يومئذ ابن عشر سنين - وكان ممن أنعم الله به علي بن أبي طالب أنه كان في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله [و آله] و سلم قبل الإسلام."»

^۴ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶.

^۵ رجوع شود به ص ۱۰۲ و ۱۸۴.

مردها و پیرمردها و بزرگان و عقلای بشر، صراطم بهتر و راهم بهتر و مستقیم تر است! همه کارهای امیرالمؤمنین برای افراد بشر حجت است!

اجمالاً انسان باید امیرالمؤمنین را امام خود قرار بدهد. امام یعنی پیشوا؛ امام جماعت یعنی چه؟ یعنی کسی که جلو می ایستد و مردم پشت سر او؛ هرکاری او می کند مردم می کنند. معنی امام این نیست؟! اما اگر یک جماعتی تشکیل بشود، امام هر کاری می کند مردم نکنند؛ امام می رود به رکوع، مردم سر بردارند از رکوع، امام می رود به سجده، مردم بایستند، امام می ایستد، مردم سجده کنند؛ این امامت درست است؟! امام حمد می خواند آنها ذکر رکوع می گویند، امام ذکر رکوع می گوید آنها سوره بقره شروع می کنند؛ اینکه دیگر جماعت نمی شود، امام و مأموم از بین می رود!

امیرالمؤمنین فرمود: «من امام شما هستم!» پیغمبر فرمود: «علی امام شماست!» یعنی بگیرید جلوی خودتان، تماشا کنید، این الگوی شماست، اعمال خود را روی اعمال او بگذارید، عبادت خود را به این صراط مستقیم نزدیک کنید؛ هرچه بیاید بهتر نتیجه می گیرید! جهاد خود را، امر به معروف خود را، نهی از منکر خود را، صدق خود را، تلاوت قرآن خود را، صلۀ رحم خود را، دوستی به پیغمبر خود را، در تمام مراحل هر کاری می خواهید بکنید ببینید اول علی چه قسم کرد شما هم آن قسم بکنید! اگر [این کار را] بکنید می افتید در راه، خدا دعای شما را که می فرماید: **(أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**، آن وقت قبول کرده، می افتید در جاده؛ جاده، جاده علی است! در دنیا خیلی جاده هست، جاده عمر هست، جاده ابوبکر هست، جاده عثمان هست، جاده معاویه هست، جاده ابوسفیان هست، ابوجهل هست، جاده عتبه و شیبه هست که داستانش را شنیدید، اینها همه جاده دارند و هر کسی برای خودش در جاده دارد حرکت می کند؛ اما آن جاده ها خوب نیست، آن جاده ها کج است، خاک زیاد دارد، عقرب و مار زیاد دارد، هوا در آن جاده ها گرم است، انسان می خواهد در آن هوای گرم حرکت کند، چهار قدم حرکت کند گرد و خاک می آید انسان را خفه می کند، مار از این طرف می زند، عقرب از آن طرف می زند، پای انسان می افتد در چاله، تا می آید انسان خود را از داخل این چاله دریاورد، داخل یک چاله دیگری می افتد، گره روی گره، بدبختی روی بدبختی، تا زمان مرگ.

راه امیرالمؤمنین، راه بهشت

اما جاده علی این طور نیست! جاده راه استوار است، انسان که می افتد روی جاده، دیگر نمی خواهد خودش حرکت کند، از آن نسیم های بهشتی پشت انسان می وزد و انسان با کیف در این جاده حرکت می کند! جاده بهشت است دیگر، جاده بهشت!

راه بهشت آسان نیست!

درست است، پیمودن این جاده احتیاج به صبر و تحمل و از خود گذشتگی دارد؛ همین طور است!

«إِنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ!»^۱ راه بهشت آسان نیست، راه علی است! علی در دوران زندگی، شخص آسایش طلبی نبود، شخص عیش‌ران و سورچرانی نبود، طریق سورچرانی را می‌دانست، بهتر از همه می‌دانست. شما باور کنید که امیرالمؤمنین که امام بشر است، تمام این راه‌ها را از آن شخص مُتَرَفِّینِ بهتر می‌داند، چون امام است دیگر، امام علم است؛ ولی نمی‌پسندد و می‌گوید: این شأن من نیست، کار من نیست، من باید زندگی خودم را که حاکم بر آنها هستم با ضعیف‌ترین افراد مردم تطبیق بدهم! یک نفر مسلمان در تحت حکومت من باشد، آن شخص گرسنه بخوابد و من سیر؛ من امام برای این جمعیت نیستم! پیغمبر مرا امام کرده است که آن گرسنه باشد و من سیر؟! این نمی‌شود! آن نان خشک بخورد، و من نان و عسل؟! این نمی‌شود!

فرازی از نامه امیرالمؤمنین به والی بصره در کیفیت حکومت‌داری

در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف می‌نویسد حضرت در آنجا می‌نویسد:

وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلِبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ، وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقْوَدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ! وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ!

«اگر بخواهم من می‌توانم به آسانی راه پیدا بکنم به آن عسل مصفا، به آن مغز بهترین گندم، و به این لباس‌های بافته‌شده از ابریشم و حریر؛ و لکن هیئات از علی که هوئی بر او غلبه کند و در تحت حکومت او، شاید در حجاز یا یمامه (امیرالمؤمنین در کوفه است، تا حجاز و یمامه چند فرسخ است؟! هزار فرسخ است)، شاید در آنجا کسی باشد که یک قرص نان گیرش نیاید و شکم را سیر نکند!»

أَوْ أُبَيْتُ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ حَرِيٌّ؟!^۲

«من با شکم پر بخوابم، و در اطراف من، ضعفا و گرسنگانی هستند که تشنه و گرسنه بخوابند؟!»

نه اینکه امیرالمؤمنین چیز را تصنعاً نمی‌خورد، اصلاً این امام دستش برای خوردن این چیزها دراز نمی‌شد، باز نمی‌شد! [اگر] یک سفره رنگین هم می‌انداختند دستش به آن غذا نمی‌رفت! امام است دیگر! شما دیده‌اید یک بچه‌ای در یک منزلی مریض است، مثلاً مشرف به موت است، حالا یک سفره رنگینی برای مادر او می‌اندازند و از انواع غذاها در آن سفره می‌گذارند و به مادر می‌گویند: بسم الله، بیا بخور! مادر می‌تواند بخورد؟! هرچه به مادر اصرار کنند که بخور، مثل این است که دارند شلاق می‌زنند و نیش می‌زنند! [می‌گوید: من چه بخورم؟! اصلاً دهانش برای خوردن باز نمی‌شود و دستش به آن غذا دراز نمی‌شود.

^۱ معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۲۰، به نقل از مصباح الفلاح، طبع سنگی، ص ۳۰. ترجمه:

«راه بهشت، مشحون و مملو است از ناگواری‌ها!»

^۲ تحف العقول، ص ۳۹۰؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۱۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام پدر معنوی امت

امیرالمؤمنین پدر امت است، نه پدر طبیعی و مادی، پدر معنوی و روحانی که هزار درجه بالاتر است؛ این مرتبی امت است، امیرالمؤمنین آدم شکم‌پرست نیست، آدم دنیاپرست نیست، آدم حکومت‌پرست نیست، آدم پول‌پرست نیست؛ آدم خداپرست است! غرائز، صفات، ملکات و راهش این است.

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، یعنی: ای مسلمان‌ها صراط خودتان را بر صراط علی تطبیق کنید! صراط

علیُّ حقُّ نُمِسِكُهُ؛^۱ صراط، صراطِ حق است!

علیُّ مع الحقِّ و الحقُّ مع علی؛^۲

علیُّ مع القرآن و القرآن مع علی، و لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۳

«علی با قرآن است و قرآن هم با علی است؛ علی از قرآن جدا نمی‌شود، چون قرآن هم از علی جدا نمی‌شود، با هم هستند، [تا اینکه] کنار حوض کوثر پیش من بیایند.»

این روایت را شیعه، در کتاب *أمالی شیخ طوسی* و در کتاب *اهل تسنن در کنز العمال* ملاّ تقی حنفی نقل می‌کنند:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۴

این صراط مستقیم است؛ اگر انسان خودش را با این صراط تطبیق بدهد، چقدر خوب است! حالا به هر اندازه‌ای که می‌تواند.

^۱ معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱:

«مرحوم محدث قمی گفته است:

تمام حروف مقطعه از اوایل سوره‌های قرآن را جمع کرده‌اند و مکررات از آن را حذف کرده‌اند و بقیه را که با هم ترکیب نموده‌اند، چنین در آمده است: «علی، صراط حق نُمِسِكُهُ»؛ علی، راه حق است که ما او را اتّخاذ می‌کنیم و می‌گیریم!

و یا چنین در آمده است: «صراط علی حق نُمِسِكُهُ»؛ راه علی حق است که ما آن را می‌گیریم و اتّخاذ می‌کنیم!»*
* مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۶۷.

^۲ تاریخ بغداد، ج ۱۴ ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۹۸. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۲۲:
«سید هاشم بحرانی* پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت از طریق خاصه روایت می‌کند مبنی بر آنکه: «علی با حق است، و حق با علی است!»؛ و بر آنکه حضرت فرمودند: «خدایا حق را با علی قرار ده هر جا که علی قرار دارد!» و بر: «لزوم متابعت و پیروی از طریقه آن حضرت.»
* غایة المرام، ص ۵۳۹.

^۳ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر.
^۴ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۶۰؛ کنز العمال، ج ۱۱ ص ۶۰۴؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷؛ و بسیاری از مصادر دیگر با قدری اختلاف.

تقدّم امام عليه السّلام در تمام جهات و مراتب، و تبعیت بقیّه افراد از ایشان

نگوید: ما صددرصد نمی‌توانیم! اولاً: چرا نمی‌توانیم؟! امام آمده است تا جلو بیفتد و مأموم دنبالش حرکت کند. اگر مأموم نتواند دنبال امام برود، در آن نقاطی که نتوانسته، او امامت نداشته؛ و الاً اگر امام، من جمیع الجهات، امام انسان باشد، باید مأموم پا جای پای او بگذارد و برود!

مگر سلمان از اهل بیت نشد؟! دنبال پیغمبر و امیرالمؤمنین حرکت کرد، عمّار یاسر رفت، محمّد بن ابی بکر رفت، قیس بن سعد بن عباده رفت، مالک اشتر رفت، میثم تمّار، آن مردی که صاحب بلایا و علم منایا و غرائب و عجائب و از اسرار امیرالمؤمنین آگاه بود. چرا اینها پایشان را گذاشتند و خوب رفتند؟! امیرالمؤمنین هم با اینها رفاقت می‌کرد، رفیق! می‌آمد در دکان میثم تمّار می‌نشست، دو ساعت، سه ساعت، می‌نشستند با همدیگر اختلاط می‌کردند؛ دکان تجارت و فرش‌های زربفت هم نبود! یک دگّه‌ای بود؛ میثم خرما فروش بود، دوتا از این دبه‌های خرما می‌گذاشت و کنار مسجد کوفه مشغول فروختن می‌شد.^۱

پیغمبر مأمور جنگ بر تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین مأمور جنگ بر تأویل آن

امیرالمؤمنین علیه السّلام حقیقت قرآن بود، پیغمبر فرمود:

ای علی من جنگ کردم با این مردم بر تنزیل قرآن (یعنی بر قبول کردن ظاهر قرآن)، تو جنگ می‌کنی بر تأویل و حقیقت قرآن.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مرد سنی روایاتی را که از پیغمبر مفصل نقل می‌کند، جای تردید و شبهه نیست که پیغمبر فرمودند:

بعد از من علی جنگ می‌کند با سه طایفه: ناکثین، قاسطین، مارقین؛ اهل جمل، اهل نهروان و اهل

^۱الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السّلام، ابن شاذان قمی، ص ۴۱:

«کان مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام یخرج من الجامع بالكوفة، فیجلس عند میثم التمار رحمه الله فیحدّثه.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی از مسجد کوفه برمی‌گشتند، کنار میثم می‌نشستند و با او صحبت می‌کردند.» (محقّق) مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۳۲۹:

«وأنفذ امیر المؤمنین علیه السّلام میثم التمار فی أمر فوقف علی باب دکانه، فأتی رجل یشتری التمر فأمره بوضع الدرهم و رفع التمر. فلما انصرف میثم وجد الدرهم بهرجاً، فقال فی ذلك؛ فقال علیه السّلام: "فإذا یكون التمر مرّاً." فإذا هو بالمشتري رجوع و قال: "هذا التمر مرّاً!"»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام میثم را دنبال کاری فرستادند و خود در مغازه میثم مشغول خرما فروشی شدند. مردی برای خرید خرما آمد، حضرت فرمودند: "درهم‌ها را بگذار و خرما بردار!" وقتی میثم برگشت، دید درهم‌ها معیوب و خراب است و علت را از حضرت پرسید؛ حضرت فرمودند: "حال که چنین کاری کرده، پس حتماً خرما می‌توخت." در همین حال مرد برگشت و گفت: "خرماها تلخ است!"» (محقّق)

صَفِين!

ابن ابی الحدید نقل می کند از کتاب صَفِين، از ابوسعید خُدَری، که ابوسعید می گوید:

خدمت پیغمبر اکرم بودیم، حضرت فرمودند:

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ.» «از میان شما یک نفر است که از طرف پروردگار مأمور است با مردم جنگ کند برای پذیرش حقیقت قرآن، کما اینکه من مأمور شدم جنگ کنم برای پذیرش ظاهر قرآن!»

عمر گفت: «یا رسول الله منم آن شخص؟» حضرت گفتند: «نه!»

ابابکر گفت: «منم؟» حضرت گفتند: «نه! وَلَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ؛ آن کسی که دارد کفش مرا وصله می کند، پینه می کند.»

حضرت یک لنگه کفششان بندش کنده شده بود، داده بودند به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین نشسته بود آنجا داشت کفش را وصله می کرد.

ابوسعید می گوید:

زود رفتم پیش علی که این بشارت را من به او بدهم. رفتم و گفتم: یا علی اَبَشِرْ؛ بشارت باد! پیغمبر فرمود: «تو بعد از من وصی من هستی و همین طوری که من در تنزیل قرآن جنگ کردم، تو بر تأویل قرآن جنگ می کنی!»

علی نگاهی به من کرد، و لَمْ يَحْفَلْ به؛ «اعتنائی نکرد!» کآنه این مطلب را می دانست و برای او مطلب عادی بود، مطلب غریب نبود که اظهار [خوشحالی کند]^۱!

باز ابن ابی الحدید از کتاب صَفِين نقل می کند، از شخصی به نام ابوصادق، می گوید:

وقتی ابویوب انصاری، آن صحابه جلیل [رسول] پروردگار (همان کسی که پیغمبر در مدینه در منزل او وارد شدند)، آمد به عراق. طایفه اَزْد که از طرفداران عایشه و عثمان و اینها بودند، یک جَزری برای او به عنوان تحفه

فرستادند (یعنی یک نَاقَة شتری به عنوان هدیه)، (ابوصادق می گوید:) او را به وسیله من فرستادند. من بردم پیش ابویوب انصاری و از قول طایفه اَزْد گفتم: تو از اصحاب بزرگ پیغمبری و شرف ملاقات پیغمبر را داری، چه شده که مدام حرکت می کنی از مدینه، گاهی اوقات با اینها جنگ می کنی، گاهی اوقات با آنها؟!

ابویوب رو کرد به من گفت: «أَمَا جَنَاحِي كَيْفَ مِنْكُمْ كَرَمًا، يَكْفِيكَ مِنْكُمْ كَرَمًا، يَكْفِيكَ مِنْكُمْ كَرَمًا» یکی در رکاب امیرالمؤمنین با عایشه و طلحه و زبیر بود، روی وصیت پیغمبر که به ما امر کرد با ناکثین، آن کسانی که نقض بیعت علی می کنند، باید شما بجنگید!

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷، با قدری اختلاف.

جنگ دوّم این جنگی است که الآن آمدم در رکاب علی با معاویه جنگ کنم، چون او از قاسطین است و از افرادی است که از عدالت خارج شده و از سنّت خارج شده و رأی امام خود را باطل کرده و بر علیه او قیام به جنگ کرده؛ ما از طرف پیغمبر مأموریم با او جنگ کنیم!
و اما جنگ سوّم با خوارج است و مارقین که متأسفانه عمر من به آنجا وفا نمی دهد!»^۱
باز ابن ابی الحدید نقل می کند، می گوید:

روایات مستفیضه و کثیره داریم از طرق اهل تسنّن بر اینکه پیغمبر گفتند:

«یا علی همین طوری که من مأمور شدم از طرف پروردگار با مردم جنگ کنم بر تنزیل قرآن، تو مأموری جنگ کنی با مردم بر پذیرش قرآن؛ یا علی بعد از تو مردم به فتنه می افتند، باید با آنها جنگ کنی تا این حقیقت قرآن و تأویل قرآن را بپذیرند!»
امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله می توانید آن فتنه ای که مردم بعد از آن مبتلا می شوند، برای من بیان کنی؟»

پیغمبر می فرماید: «قومی هستند که آنها اقرار می آورند به شهادت پروردگار و به رسالت من، ولی مخالفت سنّت می کنند، یعنی از اوامر من سر می پیچند!»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، آنها که اقرار به شهادتین می آورند

کما اینکه خود من اقرار به شهادت دارم، آیا من با آنها باید جنگ کنم؟»

حضرت فرمود: «بلی؛ لَأَنَّهُمْ يُخَالِفُونَ الْأَمْرَ وَيُحَدِّثُونَ الْبِدْعَ وَالْأَحْدَاثَ؛ با امر، مخالفت می کنند و در دین بدعت می گذارند و ایجاد حدّث می کنند.»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله، شما به من وعده دادی که به مرحله شهادت می رسی، خون تو در راه شهادت ریخته می شود، از خدا تقاضا کنید عجله کند و الآن در رکاب شما در یکی از جنگها من شهید بشوم!»

حضرت رسول فرمود: «فَمَنْ يُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؟! اگر تو کشته بشوی، چه کسی با قاسطین و مارقین و ناکثین، با اصحاب جمل و صفین و نهروان، جنگ می کند؟! ولکن علی بشارت باد تو را بر اینکه تو هم به مرحله شهادت خواهی رسید: فَوَاللَّهِ لَيُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ قسم به خدا همین محاسنت از خون سرت آغشته می شود! یا علی! کَیْفَ صَبْرُكَ فِی هَذِهِ الْمَوَاطِنِ؛ در این مواطن شدید صبرت چگونه است؟!»

امیرالمؤمنین عرض می کند: «یا رسول الله لیس هذا موطنٌ صَبْرٌ، هذا موطنٌ شُكْرٌ؛ اینجا موطن صبر نیست، اینجا موطن شکر است! در آن وقتی که من شهید می شوم در راه خدا باید شکر خدا را بجا بیاورم! ناراحتی نیست بر من که آنجا موطن صبر من باشد!»

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷.

بعد، امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول‌الله، برای من بیان می‌کنی کیفیت بدعت‌هایی که آنها در دین می‌گذارند؟»

حضرت فرمودند: «انها ظاهر قرآن را می‌گیرند و می‌گویند: ما تابع قرآنیم، ولی عمل به قرآن نمی‌کنند، مخالفت با حقایق قرآن می‌کنند، شراب می‌خورند به اسم نبیذ، ربا می‌خورند به اسم بیع و خرید و فروش، و رشوه را حلال می‌دانند به اسم تحیت، و بر رقاب مسلمان‌ها حکومت می‌کنند و خودشان را خلیفه عدل می‌دانند! این فتنه‌ای است که بعد از من پیدا می‌شود.»

امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول‌الله أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الْفِتْنَةِ أَمْ أَقَاتِلُهُمْ عَلَى الرَّذَّةِ؟» من جنگی که با آنها می‌کنم براساس رذّه جنگ کنم (که افرادی هستند از اسلام برگشتند و من با کفار دارم جنگ می‌کنم)؟» که این یک حکمی دارد؛ جنگ با کفار، کشتن کفار است و گرفتن اسیر است و هنگامی که بر اموال آنها غلبه پیدا می‌کنند، اموال آنها را به عنوان غارت بردن است. اما اگر با مسلمان برای سرکوبی جنگ شود، از آنها اسیر نمی‌توانند بگیرند و اموال آنها را نمی‌توانند ببرند؛ و لذا در جنگ جمل هم امیرالمؤمنین علیه السلام دستور نداد به لشکریان خود که از آنها اسیر بگیرند یا اموال آنها را به غارت ببرند، هرچه آنها آمدند گفتند، امیرالمؤمنین اجازه نداد.

حضرت رسول فرمودند: «یا علی، عَلَى الْفِتْنَةِ؛ براساس رذّه جنگ نمی‌کنی، براساس فتنه جنگ می‌کنی!» یا علی، این فتنه باقی خواهد بود و مردم در همین عمه (یعنی تاریکی ممتد) فرو می‌روند تا زمانی که خداوند علیّ اعلیٰ زمین را از نور عدل قائم ما پر کند.»

امیرالمؤمنین عرض می‌کند: «یا رسول‌الله، آن شخصی که زمین را پر از عدل می‌کند، از ماست یا از غیر ماست؟»

پیغمبر فرمودند: «از ماست؛ بنا فَتَحَ اللَّهُ وِ بِنَا يَحْتِمُ وِ بِنَا نَوَّرَ اللَّهُ ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ بَعْدَ الشَّرْكِ وِ بِنَا نَوَّرَ اللَّهُ ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ بَعْدَ الْعَمَةِ.»

... [آن افراد]، صراط حقّ و صراط مستقیم را که باید رعایت کنند، رعایت نکردند، دنبال اهواء و افکار خود رفتند؛ **(وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكِبُونَ)**؛^۲ از صراط دور افتادند، نتیجه این اعمال در روز قیامت ظهور پیدا می‌کند.

خدا إن شاء الله چشم بصیرت بدهد و ما را از آن افراد قرار ندهد، از این افراد قرار بدهد که از سنت امیرالمؤمنین پیروی کنیم و دنبال آن حضرت هم برویم و به قیامت [برویم] و تماشا کنیم بینیم واقعاً در قیامت چه مناظری به چشم می‌خورد، از اثر عکس العمل‌های اعمالی که مردم در دنیا انجام داده‌اند.

مخفی بودن قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خود حضرت

قبر امیرالمؤمنین را هم مخفی کردند؛ خود آن حضرت سفارش کرده بود که قبر مرا انباشته کنید و

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۲۰۶.

^۲ سوره مؤنون (۲۳) آیه ۷۴.

پوشانید و به کسی اطلاع ندهید.^۱ قبل از اینکه صبح بدمد، حضرت امام حسن و امام حسین با افرادی که برای تشییع حرکت کرده بودند، به کوفه برگشتند. قبر مخفی بود؛ اما ولایت است دیگر، بالأخره باید خودش را نشان بدهد، در قلوب کفار نشان بدهد، در قلوب مسلمان‌ها نشان بدهد.

تأثیر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کائنات

سلیمان از یک مرد شامی پرسید:

شما در شام بودید وقتی علی در کوفه ضربت خورد، شما چگونه در شام خبر پیدا کردید؟ گفتند: «هر سنگی را از زمین برداشتیم دیدیم زیرش خون تازه است، گفتیم باید علی را کشته باشند!»^۲ روایات عدیده داریم وقتی امیرالمؤمنین را کشتند هر سنگی را از زمین برداشتند تا سه روز، زیرش خون تازه بود!^۳

عقاب دنیوی قاتل امیرالمؤمنین

می‌گویند یک راهبی نشسته بود در بیت‌الله الحرام و اسلام آورده بود، راوی حدیث می‌گوید:

من شنیدم، تعجب کردم، رفتم جلو دیدم که مقابل مقام حضرت ابراهیم نشسته، یک مرد قوی‌هیكل چهارشانه که ریش‌های سفیدی دارد و جبه‌ای از خز پوشیده و یک قلنسوه و کلاه‌ی هم از خز سرش گذاشته و یک راهب نصاری است که اسلام آورده است. پهلوی او نشستم. برای مردم علت اسلام آوردنش را بیان می‌کرد، من هم می‌شنیدم. گفت: «من راهبم، یعنی تارک دنیا هستم و در کنار دریا جا داشتم، دیری داشتم مشغول عبادت. یک روز دیدم یکی از این عقاب‌های خیلی بزرگ (که در لسان عربی به او نسر می‌گویند، به اندازه دو برابر انسان بزرگی اش است) آمد روی یک تخته سنگی کنار آن جزیره نشست و از دهان خود یک ربع انسان را بیرون آورد و قی کرد. پرواز کرد رفت و بعد از مدتی دو مرتبه آمد و از دهان خود ربع انسان [قی کرد]، باز پرواز کرد رفت دوباره آمد و یک ربع دیگر از دهان خود قی کرد. باز پرواز کرد رفت، و مرتبه چهارم که آمد، آن ربع دیگر را از دهان خود بیرون انداخت. این چهار تا ربع با هم یکی شد و یک انسان شد و ایستاد. (البته شاید این راهب در عالم معنا دیده بود!

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۲.

^۲ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.

^۳ خصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۶.

«قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: "لَقَدْ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْأَرْضِ بِالْكُوفَةِ، فَأَمْطَرَتِ السَّمَاءُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دَمًا."

أَبُو حَمَزَةَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَقَدْ رَوَى أَيْضًا عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ: "لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَرْفَعْ مِنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجْرٌ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ."»

چون راهب‌ها یک قدری صفای نفس دارند و مکاشفاتی برای آنها می‌شود.) باز این مرغ یک منقار زد بر سر این انسان، یک ربع از او را جدا کرد و بلعید و رفت؛ دومرتبه آمد یک منقار دیگر زد یک ربع دیگر را بلعید و رفت؛ باز برگشت یک منقار زد یک ربع دیگر را بلعید؛ مرتبه چهارم، آن یک ربع آخر را هم بلعید و رفت. دیگر کسی نبود. و من با خود گفتم: عجب! کاش من می‌پرسیدم از این مرد که تو که هستی و جریان چیست که خدا تو را به این عذاب مبدل کرده، بدن تو را چهار قسمت کرده و طعمه این نسر و عقاب و در چهار مرتبه تو را قی کرد تا به طوری که به صورت انسان مستوی درآمدی باز تو را قطعه قطعه کرد و برد؟!!

دیدم باز عقاب آمد روی همان سنگ نشست، ربع از انسان را قی کرد. من فوراً از دیر پایین آمدم، رفتم کنار آن تخته سنگ ایستادم تا اینکه جریان را از نزدیک بینم و سؤال کنم. عقاب رفت، باز بعد از چند فاصله‌ای آمد و دومرتبه یک ربع دیگر؛ باز رفت، یک ربع دیگر؛ مرتبه چهارم آمد، ربع چهارم؛ انسان ایستاد.

قبل از اینکه عقاب او را برآید، گفتم: بگو ببینم تو که هستی که خدا تو را

به این عذاب معذب کرده است؟!!

گفت: «من تا روز قیامت عذاب دنیایی ام این است، باید تکه تکه بشوم، عقاب مدام مرا اینجا می‌گذارد، مدام مرا در شکم خود می‌گیرد، می‌برد در ناحیه‌ای دیگر می‌گذارد، آنجا که تمام شدم باز مرا قطعه قطعه می‌کند می‌آورد اینجا، اینجا که تمام شدم قطعه قطعه می‌کند می‌گذارد آنجا!»
گفتم: تو که هستی؟ جواب مرا نداد. گفتم: به حق آن خالق که تو را خلق کرده، که هستی؟ گفت: «من ابن ملجم مرادی هستم!»

گفتم: چرا به این عذاب معذب شدی؟! من هیچ در میان اُمم سالفه و در میان اُممی که برای پیغمبران گذشته بودند و در کتاب‌های خود چنین عذابی را ندیدم که تا روز قیامت معذب به این عذاب باشی!
گفت: «من علی بن ابی طالب را کشتم!» همین که این جمله را گفت، باز عقاب آمد یک منقار بر سر او زد و ربع را کند و رفت.

من به دیر برگشتم و تفحص می‌کردم که علی بن ابی طالب کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب وصی پیغمبر آخر الزمان است که در همان چند روزه به دست ابن ملجم مرادی کشته شده است. من همان‌جا اسلام آوردم و دست از دیر برداشتم و رهبانیت را پشت سر انداختم، آمدم در مکه مقیم شدم. دیگر جای من اینجاست و من از مسلمان‌ها هستم.

این روایت در کتب معتبره ذکر شده است، مانند کتاب خرائج و جرائح که از کتاب‌های بسیار نفیس و معتبر است و هم‌چنین در کتب معتبره دیگر.^۱

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱۶؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۳۴.

نماز خواندن شهیدان به همراه امام حسن علیه السلام بر جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام

[رومی‌ها] جماعتی از مسلمان‌ها را اسیر کرده بودند و بردند پیش [سلطان روم و گفتند]: اینها را ببندید و به کیش ما دریاورید. [سلطان روم] دستور داد پاتیل‌های بزرگ را کار گذاشتند، روغن زیت داغ کرد و اینها را زنده‌زنده می‌انداخت در آن روغن، همه را کشت، یک نفر را باقی گذاشت که او بیاید و به مسلمان‌ها خبر بدهد که سلطان روم با اسرای مسلمان‌ها چه کار کرده است! او می‌گفت: من در میان بیابان می‌آمدم، نزدیک طلوع صبح بود، شب بود و هنوز صبح نشده بود، دیدم صدای سمّ اسب می‌آید، متوجه شدم و دیدم که تمام این اسب سوارهایی که دارند می‌آیند همان یاران من هستند که سلطان روم آنها را شهید کرده و به این‌قسم آنها را در دیگ‌ها آتش زده است؛ با صورت‌های بشّاش همه سوار اسب‌های سفید! گفتم: کجا بودید رفقای من؟! گفتند که: «ما در میان قبرهای خود خوابیده بودیم، جای ما بسیار بسیار خوب بود؛ یک مرتبه دیدیم که منادی بین آسمان و زمین ندا کرد که: علی بن ابی‌طالب را کشتند، هر شهیدی روی زمین، چه در خشکی شهادت پیدا کرده، چه در دریا و آب، برخیزد و برود و با او نماز بخواند! ما از میان قبرهای خود برخاستیم و رفتیم به امام حسن اقتدا کردیم و بر جنازه امیرالمؤمنین نماز خواندیم، حالا مأموریم برویم در خوابگاه‌های خود!»^۱

اینها یک حساب‌هایی هست‌ها!

آشکار شدن موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان هارون الرشید

قبر امیرالمؤمنین مخفی بود و کسی خبر نداشت، انسان‌ها خبر نداشتند؛ سالیانی همین‌طور گذشت و هیچ‌کس خبر نداشت. هارون الرشید با سگ‌های شکاری و بازهای شکاری برای صید در بیرون کوفه آمده بود. مقداری از گلهٔ آهوان را دید و سگ‌ها را عقب آنها فرستاد و بازها را هم به دنبال آنها و خودش هم با لشکریانش که برای صید آمده بودند، در اطراف این زمین نجف با اسب حرکت می‌کردند که از این آهوها صید کنند. در روایت دارد که مقداری بیش از یک ساعت در این بیابان سگ‌ها و بازها دنبال آهوها کردند و آهوها خسته شدند، ولی نتوانستند آنها را بگیرند. وقتی آهوها خسته شدند، همهٔ آهوها روی یک تل هجوم کردند، همه آمدند بالای یک تل. سگ‌ها که آمدند از تل بالا بروند تا آهوها را بگیرند، نتوانستند و کنار افتادند! بازها که آمدند بالای تل بروند، نتوانستند و کنار افتادند! آهوها مدتی روی تل ماندند. هارون هم دارد آن کنار تماشا می‌کند. بعد دید آهوها کم‌کم متفرق شدند و از تل پایین آمدند، تا از تل پایین آمدند، این سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبال آهوها رفتند و بازها هم به دنبال آهوها رفتند؛ آهوها دوبره فرار کردند به سمت تل، سگ‌ها نتوانستند بالا بروند و افتادند، بازها هم افتادند!

هارون گفت: «باید این قضیهٔ عجیبی باشد، صبر کنید تا سرّش بر ما منکشف بشود!»^۱

آهوها مدتی ایستادند، بعد دوباره کم‌کم از بالای تل متفرق شدند، همین‌که از تل پایین آمدند،

^۱ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۴۷.

سگ‌هایی که افتاده بودند، برخاستند و به دنبالشان رفتند، بازها به دنبال آنها رفتند، دوباره آهوها پناهنده به تل شدند!

هارون به همراهانش گفت: «حتماً در اینجا یک سرّی است، ما از اینجا نمی‌رویم تا آن سرّ بر ما روشن بشود! کیست که برود از اطراف و اکناف اینجا شخصی که اهل اینجا باشد بیاورد و ما داستان این تل را از او پرسیم؟!»

رفتند یک پیرمردی از بنی‌اسد را آوردند و گفتند: «این می‌داند!» آمد پیش هارون و گفت: «به من امان می‌دهی، من این را برای تو بیان کنم؟!» گفت: «بله، تو در امانی!»

گفت: «اینجا قبر علی بن ابی‌طالب است و آهوان پناهنده به علی بن ابی‌طالب شده‌اند؛ نه سگ‌ها می‌توانند حرکت کنند و نه بازها!»

هارون وضو گرفت و آمد خودش دو رکعت نماز خواند و گفت: «بایستی که این قبر اثرش ظاهر بشود؛ کیست که بیاید در روی این تل، جای این قبر را معین کند؟!»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و نقطه قبر را مشخص کردند؛ از آن وقت دیگر قبر بر همه ظاهر و لایح شد. کم‌کم ساختند و قبّه‌ای ساختند و ضریحی ساختند و تا مدت‌ها یک قبر مختصری بود و بعد دیگر صحن را بزرگ کردند و بعد دیگر بازاری و شهر نجفی و به این صورت درآمد.

حالا خلاصه، ولایت امیرالمؤمنین در دل حیوانات کار می‌کند! ولایت در سنگ کار می‌کند، سنگ زیرش خون تازه پیدا می‌شود؛^۲ ولایت در دل حیوان کار می‌کند، آهوها متوجه قبر حضرت می‌شوند و سگ‌ها نمی‌توانند بروند، بازها نمی‌توانند بروند؛ ولایت ندایش به آن افرادی که در میان قبر خوابیده‌اند زده می‌شود: «برخیزید!» زنده می‌شوند و برمی‌خیزند و با امیرالمؤمنین نماز می‌خوانند و برمی‌گردند. اینها همه آثار ولایت است که به آن افرادی که دل‌هایشان پاک است تا این قسم اثر می‌گذارد؛ اما نه بر آن افرادی که تاریک‌اند، **(ظَلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَهَا)**.^۳ عجیب است!

آمدن حضرت خضر نبی به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام برای تسلیت

امروز حضرت امام حسن و امام حسین و برادران آن حضرت در کوفه نشستند، از اطراف و اکناف برای دیدن آن حضرت می‌آیند، برای تسلیت می‌آیند، زن‌ها إقامة ماتم کردند، زن‌های کوفه برای دیدن حضرت زینب، حضرت ام‌کلثوم و دختران حضرت می‌آیند. امام مسلمین است، والی ولایت عالم امکان از دار دنیا رفته است؛ شوخی نیست!

حضرت خضر آمد؛ روز بیست و یکم دیدند پیرمردی دارد می‌آید، از راه دور آمد و مقابل خانه

امیرالمؤمنین ایستاد و خطبه مفصلی خواند: «السّلامُ علیک یا امیرالمؤمنین! أشهدُ أنّک أوّلُ القومِ إسلامًا و

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۴.

^۲ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۴۴. دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۴۱.

^۳ سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

أَقْدَمِهِمْ إِيْمَانًا وَأَحْوَطِهِمْ بَدِينِ اللَّهِ! خيلي مفصل؛ و یک مرتبه غائب شد.

از حضرت امام حسن سؤال کردند: «این پیر مرد که بود؟» حضرت فرمود: «خضر؛ خضر پیغمبر آمده

بود برای تسلیت ما.»^۱

آتش زدن خیام حرم سیدالشهدا علیه السلام و حالات حضرت زینب سلام الله علیها

اما از آن طرف در قلب آن منافقین جز اینکه کینه و بخل و عداوت زیاد بشود، هیچ نیست. سیدالشهدا علیه السلام را کشتند. زینب و سکینه و فاطمه و رقیه، دختران آن حضرت بودند، زینب خواهرش بود، حضرت سجّاد پسرش بود. این قوم حرکت کردند و برای تسلیت، آتش به خیام حرم زدند! حضرت سجّاد، بیمار در میان خیمه افتاده است. راوی حدیث می گوید:

دیدم یک زن بلندبالایی که آتش به گوشه لباسش گرفته بود، خیلی مضطرب و پریشان است و مدام می آمد در میان خیمه و هراسان بیرون می آمد، می آمد داخل خیمه و بیرون می آمد! من گفتم: آخر تو چرا فرار نمی کنی؟! همه فرار کردند، همه سر به بیابان گذاشتند! گفت: «ای مرد! آخر من کجا فرار کنم؟! من در میان این خیمه یک بیمار دارم!»^۲

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: **(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)**^۳

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴.

^۲ معالی السبطين، ص ۵۰۶:

«قال بعض من شهد ذلك: "رأيت امرأة جلييلة واقفة باب الخيمة والنار تشتعل من جوانبها، وهي تارة تنظر يمنة ويسرة وتارة أخرى تنظر إلى السماء وتصفق بيديها وتارة تدخل في تلك الخيمة وتخرج. فأسرعت إليها وقلت: يا هذى! ما وقوفك هاهنا والنار تشتعل من جوانبك؟! وهؤلاء النسوة قد قررن وتفرقن، ولم تلحقن بهنّ وما شأنك؟! فبكت وقالت:

يا شيخ! إن لنا عليلاً في الخيمة، وهو لا يتمكن من الجلوس والنهوض، فكيف أفرقه وقد أحاطت النار به؟»

^۳ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.